



کرم خواران و سادات و سادات

کرم خواران و سادات

بنی فخر خاندان عظیم است

کرم خواران و سادات

باید که در هر روز بخواند

در سطر
متخلص به سطر
دیوان میر عبدالوهاب هست خویی

قصیده در مبارزت
اشجع الناس ابوالفضل
العباس علیه السلام

از بس زمانه گشت پرآشوب و انقلاب
آباد شد سرای ستم، ملک دین خراب
دور فلک به کام یزید پلید شد
اسلام دلشکسته و کفار کامیاب
در کربلا ز آل زنا گشت برملا
بر دودمان آل علی ظلم بی حساب
بستند آن جماعت بی آبروی شام
بر روی اهل بیت طهارت ز کینه آب
خشکید لعل ناب علی اصغر از عطش
رنگ از رخ سکینه پریده چو ماهتاب
آن پرشکسته بلبل گلزار اهل بیت
آورد رو به خیمه‌ی عباس باشتاب
مَشکی به دوش خالی و جامی به کف تهی
پیمان‌های دیده لبالب سرشک ناب

گفت ای عمو رسیده به لب جانم؛ العطش
گردیده از عطش جگرم خون، دلم کباب
کرده است غش اصغر هم از شدت عطش
از تشنگی خراش کند سینه‌ی رباب
با صد امید آمده‌ام بر درت رواست
محروم باز نگردم از این آستان باب
عباس این کلام پر حاجت چون شنید
بنهاد رخ به درگه سلطان شیخ و شاب^۱
بوسید خاک پای همایون، به لابه گفت
که ای «ذره ز مهر جمال تو آفتاب»^۲
گردیده تنگ سینه‌ام از زندگی دگر
عباس را نماند قرار و شکیب وتاب
خواهم کنی مرخصم اندر رکاب تو
سازم کنون محاسن خود را ز خون خضاب
افتاد چون به قامت عباس چشم شاه
از دیدگان سرشک بیارید چون گلاب
گفتا تویی برادر با جان برابرم

۱. سلطان شیخ و شاب استعاره از امام حسین علیه‌السلام است.
۲. تلمیحی به بیت معروف «به ذره گر نظر لطف بوتراب کند/ به آسمان
رود و کار آفتاب کند» از شاعری هندی که نقل است مصرع دومش را خود
امیرالمومنین^(ع) سروده‌اند.

داری کنون ز شه به علمداری انتخاب
بر قلب دشمنان بود از صولت تو بیم
از سهم سِطَوْتَت^۳ دل اعدا در اضطراب
گر سرو قامتت چو علم واژگون شود
گردد به چشم عترت طاها حرام خواب
نی بر قتال بل پی تحصیل آب، اذن
شد حاصل از کلام همایون مستطاب^۴
آمد به خیمه با دل پر درد و رنگ زرد
برگشت چون ز محضر والای آن جناب
آراست سرو قامت خود با سلاح رزم
بر پشت سر یکی سپر افکند نه قُباب^۵
وانگه نهاد مِغْفَرَةً زَرین به تارکَش
خورشید رخ نمود نهران از پس حجاب
شد خیره چشم مهر چو آئینه در برش
چون حلقه‌های چشم زره گشت در حباب^۶
افکند از یسار حمایل حُسام^۸ کج

۳. سِطَوْت: حشمت و مهابت، حمله بردن.

۴. مستطاب: خوش آمد، پاک آمده، نعت مفعولی است و در خطاب به بزرگان همراه با جناب به کار می‌رود مانند: «جناب مستطاب».

۵. قُباب: جمع قبه، گنبد.

۶. مِغْفَر: کلاه خود، کلاه آهنی.

۷. حلقه‌های برجسته‌ی زره به چشم و همچنین به حباب تشبیه شده است.

۸. حُسام: شمشیر برآن و تیز.

در دست راست نیزه‌ی خطی به پیچ‌وتاب
آن شیر سرفراز و زبردست و پایدار
دست از حیات شسته و پا کرد در رکاب
از کنج خیمه چون مه تابان طلوع کرد
یا جلوه کرد مهر درخشنده بی‌نقاب
بر دشت کین ز خیمه عنان بر عقاب^۹ داد
گویی عقاب بال برآورد چون عقاب
شد روبرو به لشکر اشرار لب گشود
کرد این‌چنین خطاب بدان قوم با عتاب
کای قوم بی‌حمیت و بی‌شرم از چه رو
بیرون نهاده‌اید قدم از ره صواب
دانید ای گروه ستم پیشه کیستم
دارم حَسَب ز که کدامین مرا نساب
از دودمان کیستم و چیست نام من
مامم کدام، کیست مرا جد، کیست باب
عباس شهنسوار علمدار پایدار
لیث و غا^{۱۰} منم خلف صدق بوتراب
شیران روزگار به میدان کارزار

۹. عقاب اوّل اسم خاص و نام اسب حضرت ابوالفضل^(ع) می‌باشد.

۱۰. لیث و غا: شیر جنگی.

آیند جمله در نظرم کم‌تر از ذُباب^{۱۱}
جایی که جلوه‌گر کند عنقای کوه قاف
جولان کند چگونه زند بال و پر غُرَاب^{۱۲}
چاز کثرت سپاه ندارم جویی^{۱۳} هراس
شیر ژیان به رزم چه اندیشد از کلاب^{۱۴}
باری دهید جرعه‌ی آبی به تشنگان
جان می‌دهم مقابله اندر بهای آب
فریاد کرد شمر لعین یابن مرتضی
نبود به گفته‌های تو در نزد ما جواب
عالم اگر تمام شود آب چون فرات
یک قطره نیست قسمت اولاد بوتراب
غیرت چنان به سینه عباس کرد جوش
مهمیز تند و تیز نشان داد بر عقاب
زد چنگ چون به قبضه‌ی شمشیر آبرنگ
برق حُسام شعله زد از ظلمت سحاب^{۱۵}
آن دم که قُلُزم^{۱۶} غضبش گشت موجزن

۱۱. ذُباب: مگس.

۱۲. غراب: کلاغ.

۱۳. جویی: به اندازه دانه جو.

۱۴. کلاب: سگ‌ها.

۱۵. سحاب: ابر.

۱۶. قُلُزم: نام دریایی است. اینجا مطلقاً به معنی دریا.

آمد به گردش عرصه‌ی هیجا^{۱۷} چو آسیاب
 چون شیر خشمگین که بغرد گه شکار
 از دل کشید نعره‌ی یا مالک‌الرقاب^{۱۸}
 بشکست قلب و میمنه^{۱۹} بگذشت از یسار^{۲۰}
 هر سو گرفت نایره‌ی^{۲۱} حرب التهاب^{۲۲}
 بارید از سحاب اجل مرگ چون تگرگ
 سرها میان دجله‌ی خون غرقه چون حباب
 آشوب رستخیز عیان شد به مشرکین
 از آسمان نزول نمود آیه‌ی عذاب
 از ضرب تیغ صاعقه بارش سپاه کفر
 مقهور چون جنود شیاطین^{۲۳} شد از شهاب^{۲۴}
 از حربگاه راند فرس^{۲۵} بر لب فرات
 کرد از فرات مشک پر از آب آن جناب

۱۷. هیجا: تاخت و تاز، میدان جنگ را به گردش آسیاب (آبی) تشبیه کرده است.

۱۸. رقاب: جمع رقیه، گردن‌ها، مراد از مالک‌الرقاب پروردگار است.

۱۹. میمنه: جناح راست لشکر.

۲۰. یسار: چپ، میسر، جناح چپ

۲۱. نایره: آتشین، سوزان

۲۲. آتش جنگ شعله‌ور شد.

۲۳. جنود شیاطین: لشکر شیاطین.

۲۴. مستفاد از آیه‌ی «إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ» مگر کسی

که [از سخن بالاییان] یکباره استراق سمع کند، که شهابی شکافنده از پی او

می‌تازد! (صافات/ ۱۰) شهاب: اعتقاد بر این بود شهاب‌ها تیرهایی هستند که به

شیاطینی که می‌خواهند به آسمان‌ها سرک بکشند پرتاب می‌کنند

۲۵. فرس: اسب.

افکند مشک دوش سوی خیمه شد روان
تا جرعه‌ای به آل پیمبر رساند آب
یک‌باره بر سپاه، عمرسعد^{۲۶} بانگ زد
کرد آن لعین به لشکریانش چنین خطاب
عباس را احاطه کنید از چهارسو
این قدر تا کنید ز یک تن چه اجتناب^{۲۷}
از هر طرف صفوف سپه حمله‌ور شدند
بر شیر نر چو حمله کند گله‌ی ذئاب^{۲۸}
ناگفتم به است چه گویم شد آنچه شد
دستش ز کار ماند نماندش بچنگ تاب
کردند نخل قامت سروش نشان تیر
گویی خدنگ تیر همی‌بارد از سحاب
از صدر زین فتاد به میدان کربلا
بنهاد رو ز روی ادب بر رخ تراب

۲۶. عمر بن سعد بن ابی وقاص معروف به عمر سعد و ابن سعد (کشته‌شده در ۶۵ یا ۶۶ق)، فرمانده سپاه عبیدالله بن زیاد در واقعه کربلا بود. برخی از منابع تولد او را در سال مرگ عمر بن خطاب (سال ۲۳ هجری) و برخی دیگر در دوران حیات پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) دانسته‌اند. او در روز عاشورا نخستین تیر جنگ را به سوی سپاه امام حسین^(ع) رها کرد و پس از شهادت امام و یارانش، دستور داد بر بدن شهدای کربلا اسب بتازند. ابن سعد با انگیزه رسیدن به حکومت ری به جنگ با امام حسین^(ع) رفت اما به حکومت ری نرسید. او در قیام مختار به دست مختار ثقفی کشته شد. عمر بن سعد از شخصیت‌های منفور نزد شیعیان بوده و در زیارت عاشورا، لعن شده است.

۲۷. این همه ترس از یک نفر برای چیست؟

۲۸. ذئاب: گرگ.

وانگه گشود دیده‌ی پرخون به خیمه‌گاه
فریاد کرد ادرکنی^{۲۹} یا ابن بوتراب^{۳۰}
جانا بیا که در قدمت جان کنم نثار
هر ذره را به مهر تو بود مرجع و ایاب^{۳۱}
کوتاه شد ز دامت ای شهریار دست
از خاک و خون برادر خود را بیا بیاب
بنما («حقیر») مختصر این نقل جان‌گداز
گنجد نه در رساله نه دفتر نه در کتاب
زد چنگ هر که دامن عباس را دگر
او را به روز حشر چه بیم است از حساب

۲۹. ادرکنی: برادرت را دریاب، تنها جایی در تاریخ که ابوالفضل^(ع)، سیدالشهدا را برادر خطاب کرده است.

۳۰. یا ابن بوتراب: ای پسر بوتراب، بوتراب لقب حضرت علی^(ع).

۳۱. مرجع و ایاب: محل رجوع و بازگشت.